

فاجعه شرم آور پالایش آوارگان سیستانی از شهرهای خراسان

عبدالستار دوشوکی



مسبب اصلی آوارگی هموندان سیستانی و مورد توهین و اذیت و آزار قرار گرفتن آنها توسط مثنی انسان مسخ شده، و عامل عمده سقوط انسانیت در ایران و تبعیض‌های ضد انسانی رایج، نظام جمهوری اسلامی می باشد که پایه های آن بر اساس فساد، تبعیض و تباهی بنا شده است.

کوچ و مهاجرت اقوام ایرانی از یک استان به استان دیگر سابقه ای دیرینه دارد. بعنوان مثال بسیاری از هموطنان خراسانی، کرمانی و یزدی و غیره در استان سیستان و بلوچستان مقیم هستند و در مقایسه با بلوچ ها و زابلی (سیستانی) های بومی از مناصب دولتی و امکانات بسیار شایسته اقتصادی از طریق رانت خواری حکومتی و امتیازات ویژه برتر برخوردار هستند. البته سیستانی ها هم بدلیل خشکسالی هامون و عدم رسیدگی دولت به معضلات جدی آنان مجبور به مهاجرات به دیگر نقاط کشور از جمله خراسان و ترکمن صحرا شده اند. اما میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است. برای درک بیشتر این تفاوت به دو خبر زیر که در طی چند روز گذشته در سایت ها و روزنامه های ایران منتشر شده اند توجه فرمائید، با عنایت به این واقعیت که مهاجرین خراسانی (حتی بی سوادهای آنها) در استان سیستان و بلوچستان در رده های بالای دولتی و تجاری مشغول فعالیت هستند و هرگز مورد توهین و تعدی مردم بومی بلوچ و زابلی قرار نگرفته اند.

[خبر اول از اخبار صدا و سیما](#): اکثریت اعضای بلوچ و سیستانی شورای شهر زاهدان (مرکز استان سیستان و بلوچستان) یک مهاجر خراسانی بنام سید مسلم سیدالحسینی را بعنوان شهردار زاهدان انتخاب کردند.

[خبر دوم از خبرگزاری فارس و سایت خبری سبزوار نیوز](#): اقدامات کوچ اجباری زابلی ها از سبزوار فراهم شد. حسین میر دشتی معاون برنامه ریزی و امور اداری فرمانداری سبزوار گفت که مهاجرت زابلی (سیستانی) ها که به دلیل خشکی هامون مجبور به مهاجرات شده اند، یک معضل اجتماعی و فراگیر است و بزودی کوچ اجباری خواهند شد. وی

گفت: " شغل اصلی این افراد از منطقه سیستان و زابل به سبزوار می آیند خرید و فروش حیواناتی چون سگ و الاغ و تکدی گری در حاشیه شهر می باشد" وی گفت: "فرهنگ متفاوتشان سبب ایجاد منظره بسیار نامطلوب در شهرستانی که سالانه میلیون ها زائر و مسافر از آن عبور می کنند شده است" و باید شهر از وجود آنها "پالایش" شود.

در فروردین ماه ۱۳۹۱ شاهد ممنوعیت ورود افغانها به پارک های اصفهان بودیم که این عمل زشت و نژادپرستانه مقامات اصفهانی باعث اعتراض بر حق هموطنان و "طومارنویسان" شد. اما این بار بحث فقط در مورد ممنوعیت ورود به پارک ها نیست، بلکه "پالایش" اجباری هموطنان نگونبخت و بی پناه از سطح شهرها می باشد. در ضمن باید یادآور شوم که این هموطنان زابلی مهاجر شیعه و فارس زبان هستند و زبان و فرهنگ و مذهب متفاوتی با اهالی خراسان ندارند. اما متأسفانه جمهوری اسلامی سرطان متعفن خودپرستی و جانورخویی را در بدنه تقریباً همه جامعه تزریق کرده است و آنها را تبدیل به نیمه انسانهای خودخواه و مسخ شده نموده است که رنج و درد هزاران هموطن آواره نه تنها آنها را آزرده نمی کند، بلکه با بی فرهنگی، شقاوت تمام، بی خردی و انسانی گریزی نومیدکننده خود را بنمایش می گزارند. آنها همانند بسیاری از هموطنان خودمحور ایرانی از سیستان و بلوچستان فقط داستان رستم و ارضش را می خواهند که بخشی از ایران باشد و نه انسانهای آن سرزمین را. در مورد "حیوان نامیدن" این انسانهای دون صفت نیز هیچگونه عذرخواهی نخواهم کرد زیرا این شعر سعدی بعنوان یک اصل اخلاقی توسط همه ایرانیان پذیرفته شده است که بنی آدم اعضای یکدیگرند، که در آفرینش ز یک گوهرند. چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار. تو کز محنت دیگران بی غمی، نشاید که نامت نهند آدمی. چطور شد که خراسانی ها در شاهنامه خویش به رستم و سهراب افتخار می کنند، اما امروز با فرزندان آنها اینگونه رفتاری دارند.

مسبب اصلی آوارگی هموندان سیستانی و مورد توهین و اذیت و آزار قرار گرفتن آنها توسط مشتی انسان مسخ شده، و عامل عمده سقوط انسانیت در ایران و تبعیض های ضد انسانی رایج، نظام جمهوری اسلامی می باشد که پایه های آن بر اساس فساد، تبعیض و تباهی بنا شده است. در نظامی که ۷۵ درصد تا ۸۰ درصد اقوام و اهل سنت ایران در کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می کنند و به دولت به اصطلاح تدبیر و امید رای می دهند، ولی سهم آنها فقط یک "[دستیار رئیس جمهوری](#)" در بین بیش از یکهزار مقام

ارشد لشکری و کشوری می باشد؛ نمی توان به تدبیر آن امیدی بست. در بین وزراء و معاونین وزرای ۱۸ وزارت خانه، و معاونین و مشاورین متعدد رئیس جمهور (رئیس جمهوری که ۶ میلیون سُنّی به او رای دادند)، و روسا و معاونین بیش از ۱۲۶ نهاد و سازمان های دولتی، سفراء، مدیر کل ها، و نهاد های مختلف حکومتی، اقتصادی، فرهنگی و غیره و همچنین مقامات ارشد نظامی، ارتش، نیروهای انتظامی، بسیج و سپاه حتی یک نفر (تکرار می کنم حتی یک نفر) از بین ۱۵ میلیون اقوام سُنّی ایرانی وجود ندارد. متأسفانه نمایندگان مجلس که در باتلاق فساد و رانتخواری و تباهی غوطه ور هستند سکوت را پیشه نموده اند و تلاش خود را فقط برای کسب مقام جهت قوم و خویشان و حامیان مالی خود تحت شعار بظاهر فریبنده "انتصاب مدیران بومی" (بخوان مزدوران بومی) متمرکز نموده اند. اگرچه تنها سید باقر حسینی نماینده زابل چند کلامی به حمایت از سیستانی های آواره سخن رانده است که قابل تقدیر می باشد. البته در کنار جالدوز انتقاد به دیگران باید سوزن نقد را به تن خویش نیز فرو برد و اعتراف کرد که خود اهل سنت و اقوام نظیر بلوچها، کردها، عربها و ترکمن ها نیز مقصر هستند چون همانند برده ها بره وار به پای صندوق های رای می آیند و برای انتخاب تبعیضگران خود حتی در مقایسه با شیعیان قُومی، تهرانی؛ یزدی، کاشانی و سمنانی کاسه داغتر از آش می شوند و میزان مشارکت آنها دوبرابر دیگران است؟ در نتیجه چرا باید برای مردمانی که خودشان برای خودشان ارزش قائل نیستند، ارزش قائل شد؟

در طی ماه های اخیر بسیاری از کشورهای به اصطلاح "کافر" غربی نظیر آلمان و سوئد هزاران آواره سوری را بعنوان پناهنده پذیرفته و به آنها سرپناه و امکانات داده اند. این در حالی است که دولت به اصطلاح تدبیر و امید جمهوری اسلامی ایران برای آواره گان هموطن سیستانی پیشیزی ارزش قائل نیست؛ و مردم "شریف"، "با فرهنگ" و شهید پرور خراسان نیز اینگونه ناخردانه و غیر انسانی با خانه بدوشان آواره سیستانی برخورد می کنند، و خواهان "پالایش" شهر خود از این آورگان نگونبخت می باشند. وانگهی رسانه ها و فعالان مدنی نیز در مقابل این فاجعه انسانی شرم آور سکوت را اختیار نموده اند. براستی اگر این قربانیان سیستان و بلوچ ایرانی نبودند و به آن افتخار نمی کردند، آیا در این دنیا سرنوشتی بهتر از اینها نمی داشتند؟ پس جُرم آنها چیست؟ راستی سهم آنها از ایرانی بودن چیست؟

شنبه ۲۰ مهر ۱۳۹۲

doshoki@gmail.com